

آفریده گار جهنم و بهشت

یکی از ممیزات ملت های پیشرفته و با فرهنگ ، پذیرش مخالف و مخالفت ، در تمام گستره های زنده گی و دادگری بیرون از تعصب بر همه پدیده ها ولو بیرون از گستره ی سود شخصی شان ، می باشد .
مردمان خراسان و افغان زمین برابر با سطح پیشرفت های اقتصادی شان ازین ممیزات بر خوردار بودند که این گفته ی نغز، نمایانگر موجودیت آن فرهنگ گرانسنگ است: ((**چو عییش بگفتی هنرش نیز بگو**)) .
ولی سوگندانه که دست درازیهای بیگانگان از جنوب و از شمال و از باختر، بویژه دست درازیهای انگریز و دست پرورده گان انگریز ویرانیهای مادی و ویرانیهای فرهنگی را که ترس دوباره زنده نشدن آنها میرود ، بر مردمان ما روا داشتند وگر هرچه زود تر به خود نه جنبیم اینک دیگر بر بادی هویت و همه داشته های معنوی در راه هست .

ملت های با فرهنگ و زنده و پیش رفته ی دنیا دارای یک ویژگی دیگر هم هستند و آن هنگام داد گیری بر کنش های هر کس ، و رویداد های که مورد پسند شان باشد و یا ونا پسند برایشان ، بیرون از سود شخصی و ((حب و بغض)) برخوردار میکنند که این امر دادگری ایشانرا شفاف و قابل پذیرش میسازد . دردا و دریغا که رویدادهای درد آور و دشمن پسند سال های پسین در سرزمین افغانها ، افغانهارا از داشتن این امتیاز هم بی نصیب ساخته است .
در تاریخ افغانستان معاصر (سده ی پسین) ، شاه امان الله ، نادر شاه ، ظاهر شاه ، سردار محمد داوود ، نور محمد تره کی ، حفیظ الله امین ، ببرک کارمل ، دوکتور نجیب الله ، صبغت الله مجددی ، برهان ا لدین ربانی ، ملا محمد عمر و حامد کرزی بر کشور و مردم حکمروایی کرده اند . هر کدام اینها و دستگاه اداری ایشان کم و بیش دارای خوبیها و کاستیها بوده است .

به گونه ی مثال ، هرگاه بر دوره ی زمام داری محمد ظاهر شاه بادی فرهنگ مندانه و شفاف ، داد گیری کنیم باید بگوییم که در آن زمان در کشور امنیت بود امکانات نسبی آموزش و پرورش برای شهر نشینان و کمی هم در دهکده ها و اطراف مساعد بود . امور بهداشتی در سطح شهر ها بصورت محدود وجود داشت . واما فقر ، بیسوادی اکثریت ، عدم دسترسی زیاده از سه چهارم اطفال به آموزش ، عدم دسترسی سه چهارم تمام مردم به تسهیلات بهداشتی ، روشن و هویدا بود وحتی بعضا مردم از فرط فقر و تنگ دستی جگر گوشه های خود را به فروش میرسانیدند . و... اما اگر در زیر تاثیر فرهنگ ته مانده ی جنگ ، دادگری جانبدارانه کنیم باید بگوییم که دوره ی پادشاهی ظاهر شاه ، دوره ی درخشانی بود که تاریخ کشور مانند آنرا در خود ندارد و... وگر دادگری مخالفانه ی افغانی؟! کنیم یک سره بر همه ی آندوره باید خط بطلان بکشیم .

در مورد انقلاب یا کودتا یا قیام یا رویداد هفتم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ خورشیدی در درازنای سی و دو سال گذشته ، داد گیری های داد گرانه و بیداد گرانه صورت گرفته است که پله ی بیداد گرانه ی آن سنگینی میکند .
البته منظور اینست که باید نخست از همه برای خدمت به تاریخ کشور که جزو تاریخ دنیاست فرهنگ مندانه و روشنگر ایانه بنگاریم و دو دیگر اینکه هر گاه داد گیریهای ما یکجانبه ، بارنگ و بوی ((حب)) یا ((بغض)) باشد نی تنها که از فرهنگ پایین و پس مانده گی ما نماینده گی میکند که تاریخ و تاریخ نگاران آنرا پس تف میکنند .
چون موضوع اصلی این نوشته رویداد مذکور است به آن گسترده تر پرداخته میشود .
در گام نخست باید گفته شود که این رویداد را هر چه که بنامیم ، همانند نوزاد پیش از وقت (primature) بود و امکانات زنده ماندنش کم .

و سوگمندانه که پرستاران به جای مراقبت جدی از آن ، لحظاتی پس از تولد به او بجای شیر مادر ، ((دلد ه)) و دیگر خوراکی های ثقیل که هضم آنها برایش نی تنها که آسان نبود بلکه ناممکن هم بود ، خوراندند . دودیدگر اینکه این رویداد را **به هیچ صورت نمیتوان انقلاب نامید** در روشنی همان احکامیکه انقلابیون به آن مومن اند ، اقدام نظامی و ماجراجویانه ی چند افسر به سر کرده گی یک ولونتاریست سیاسی (حفیظ الله امین) را نمیتوان انقلاب نامید و همچنان در روشنی همان احکام ، **انقلاب برای خود شرایط معین و ویژه ی دارد** ، که این رویداد فاقد آنهاست .

با به پیروزی رسیدن این خیزش ، یگانه حزب سیاسی با هدف و با مرام روشن و موجه ، کثیرالاعضا و کثیرالخواه یعنی حزب دیمکراتیک خلق افغانستان (ح . د . خ . ا) در خدمت آن درآمد و دست آورد های یکو نیم دهه کار و مبارزه ی خود را به پای آن ریخت . این رویداد خونین که از همان بامداد پیدایش خود آماج تیر های دشمنان رنگارنگ از درون و بیرون میهن قرار گرفت ، بجای اینکه دوستی ، نزدیکی و دلجویی از مردم را بمتابسه سپر بدست بیاورد ، بر عکس با آزار ، بزن و ببند و کش و گیر با مورد وبی مورد مردم ، سینه ی خود را برای پذیرش آن تیر های زهر آگین صاف نمود . این تیرها در حال از پا در انداختن این نوزاد قبل از وقت به دنیا آمده بود که یکی از دو ابر قدرت دنیا به هدف و امید اینکه این کودک غیر طبیعی دستش را گرفته و او را به آرمان های سده هایش برساند ، نتایج و دست آورد های هفتاد سال کار و مبارزه ی خود را به حراج گذاشت .

دست درازیها از بیرون همرا با تحریک خیزش ها در داخل ، درحالیکه افغانستان را میدان زور آزمایی دو ابر قدرت ساخت ، **این سرزمین را برای مردمانش به جهنم تبدیل نمود** .

و از جانب دیگر ، یک سازمان سیاسی (ح . د . خ . ا) دارای برنامه و هدف روشن خدمت به مردم و میهن ، در حالیکه یک ابر قدرت با امکانات گسترده آنرا در جهت پیاده شدن برنامه و اهدافش یاری میرسانید سخت تلاش میورزید تا در پهلوی نبرد سنگین ، در دیگر گستره ها به میهن و مردم خدمت نماید . نتایج این تلاش در گستره های مادی و معنوی چشمگیر بود . به شهادت اسناد و آمار ، دست آورد های ((ج . د . ا)) و ((ج . ا)) در حالیکه سخت زیر فشار جنگ و تجاوز قرار داشتند در برخی گستره ها چون ارزانی حقوق و امتیازات برای زنها ، ملیت ها و کودکان در تاریخ این سرزمین ، بی سابقه بود . باز هم به شهادت اسناد و آمار ، اعمار هزاران باب آموزشگاه میانه و عالی و پوهنتون ، صد ها باب بیمارستان ، مدرسه و مسجد ، چاپ و پخش هزاران عنوان کتب و آثار علمی ، ادبی و تاریخی ((تعداد کتا بهاییکه در درازنای یکنیم دهه حکومت چپ در افغانستان چاپ و پخش شده است بیشتر از همه کتاب هایی بود که در درازنای تاریخ افغانستان معاصر صورت گرفته بود)) و ... دادن امتیازات مادی و معنوی به جوانان ، کارگران ، زنان و کودکان و ... که سوگمندانه همه ی ان دست آورد های مادی طی جنگ های بین المجاهدین (۱۹۹۲ - ۲۰۰۱) ویران و تاراج و چور و چپاول شدند .

اما یک دست آورد رویداد هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ که گزند نبرد ها نیز نتوانست نابودش کند احقاق حقوق ملیت هاست . بیاد داریم که در تاریخ افغانستان معاصر برای نخستین بار یک هزاره ریاست حکومت افغانستان را آنهم برای ده سال پی در پی (۱۳۵۸ - ۱۳۶۸) بعهد گرفته . و فراوان پنجشیری ها و دیگر گروپ های اتنیکی به وزارت ها و سفارت ها و ریاست ها دست یافتند . هم چنان به زنها نیز زمینه های رشد و تبارز هست گردید و اینک همین حالا سمت معا و نیت اول و دوم ریاست جمهوری را یک پنجشیری و یک هزاره بدوش دارند . که **میتوان نام آنرا آفریدن بهشت برای ملیت ها نامید** .

موجز اینکه رویداد هفتم اردیبهشت خلاف خواست زمان ، خواست شرایط و خواست مردم افغانستان منجمله نیروهای اصیل تحول طلب توسط یک گروپ ماجرا جو و قدرت طلب به میان آمد که پیامد هایش برای مردم ، جهنم آفرین گردید . ولی پسانتر ها که تلاش هایی در مطابقت با شرایط صورت گرفت ، دست آورد های آنهمه تلاش انسانی در برخی گستره ها بهشت آفرین گردید .

در فرجام باید به جهر گفته شود که با فرهنگ فیودالی و واپس گرا که کینه توزی و ایگو بیزم جزو آنهاست نمیتوان این میهن به جهنم تبدیل شده را آباد و برای مردم آن بهشت آرامش و صلح بیافرید . گام اول درین راستا همانا فراگیری فرهنگ مخالف و مخالفت پذیری و دو دیگر گرفتن درس عبرت از اشتباهات گذشته است و بس .